

خواهد آورد و من یعنی در آنست که چنین معصوم خواهد شد اما کمان
نی بر دم که از شما باشد اگر من در آنست که بحدت وی می توانم رسید مگر
اورا نیست شمردی در خاک پای او را تو میای دید که دی بعد از آن
کتاب رسول را صلی الله علیه و سلم که درجه آورده بود فرمود تا بکشند
چون بر مضمون کتاب اطلاع یافت و آنچه بخاطر وی رسید تفریر کرد
آواز قتل و قتل بلند شد با آنجا بیرون آمدیم و مرد با صاحب خود گفتیم که
کار محمد بلند شد که ملک بنی اسرائیل از خوف وی می لرزد و مرا یقین شد
کار وی ظهور تمام خواهد یافت و این یقین در دل من روزی روزی افزون
تا حدی که دل را بنور اسلام منور ساخت **و از آنجمله آنست** که روزی
در بیت المقدس هرقل از خواب بیدار شد شغیر لجال و اندو بکنی بظلمت
از وی سؤال کرد که در کجای است که در دوش در خواب
دیدم که ملک نشسته کندها ظاهر یافته بود و بر او تکی چنانست
که وی علم نجوم نیامی دانست که در نجوم نظر کردم چنان دیدم
طائفه که خفته می کنند بر ملک من مستوی خواهد شد بطارقه گفتند با غیر
از بود طایفه بی دایم که خفته می کنند و ایشان میطیع تواند بود را
قتل کن تا اینجای شوی درین اندیشه بودند که شخصی از پیش حاکم نهری
که نایب او بود آمد و مردی از عجب همراه آورد و گفت ای ملک این
شخصی میگوید که در عجب شخصی دعوی نبوت می کند و جمعی متابعت
وی کرده اند و بعضی می خندند و میان ایشان قتل بسیار واقع

شد

شد هرقل گفت و بر آنجملوت برید و به بنید که محتون است یا فی
دیدند محتون بود پس از حال عجب رسید گفت سر محتون اند هرقل
گفت و الله ایمان کن طائفه اند که بنی نموده اند که ظهور خواهند
کرد بعد از آن هرقل بصاحب خود که در روم بود و در علم نجوم
ماهر بود کتابی نوشت و از احکام نجومی اسلام کرد و خود
بطرف حمص روان شد چون محض رسید کتاب صاحب وی
آوردند مشتمل بر آن که وقت ظهور سلطنت نبی عزیزی است
و از آنجمله آنست که بعد از آن هرقل مادی فرمود که میخطای
روم در کشته ترین معابدی که داشتند جمع شوند چون جمع
شدند فرمود تا همه در را را به بستند با ایشان خطاب کرد که ای
معتز روم صلاح و سداد و فلاح و رشاد خویشی خواهد
و دوام دولت و ثبات سلطنت خودی طلبید گفتند آری ای ملک
چون نطقیم گفت بیاید تا باین بنی مباحث کنیم و دین او را
مباحث کنیم چون این شنیدند چون هر دو خشنی همه بر میدادند
و بسوی دریا نشاندند چون در کارا بسته یافتند آفاذ فلق
و اضطراب کردند چون هرقل کمال نفرت ایشان را دید ایشانرا
باز طلبید و گفت مقصود من از این سخن امتحان شما بود که بر بیستم
و از آنجمله آنست که در بعضی روایات آمده است که چون میان